





...

# خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

---

بنده نیستن کسایی که خدایی که  
می پرستن کوچیکه.

...





## • درس سوم •

کی می تونه بگه من برای خدا  
می میرم؟



یه نکتهٔ خیلی مهم، توی رابطهٔ ما با دنیا و رابطهٔ ما با خدا وجود داره که توجه به اون آدم رو داغون می‌کنه؛ البته روی کلمهٔ توجه، حساس باشید؛ یعنی این مطلب رو که می‌شنوید، به راحتی از کنارش رد نشید. اون نکتهٔ اینه؛ هر اندازه که دنیا تو نظر آدم بزرگ می‌شه، خدا تو نگاه آدم کوچیک می‌شه.

شاید این تعبیر سنگینی باشه؛ اما عین واقعیته. ما دچار یه عیب بزرگیم: تحقیر خدا.

اصلاً این دو تا رابطه شون عکس هم دیگس. نمی‌شه این رابطه رو به هم زد. نمی‌شه هم خدا تو چشم آدم بزرگ باشه، هم دنیا. هر اندازه که دنیا بزرگ می‌شه، خدا کوچیک می‌شه. خیلی از ماها عمرمون رو پای این توهّم دادیم که می‌شه هر دو تا رو بزرگ دید؛ هم خدا رو و هم دنیا رو.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

دنیا و آخرت مثل دو تا دشمن‌اند که با هم سازگار نیستند و مثل دو تا راه‌اند که به یه جا منتهی نمی‌شن. هر کسی دنیا رو دوست داشته باشه و بهش نزدیک بشه، بغض آخرت به دلش می‌افته و باهاش دشمن می‌شه. دنیا و آخرت، مثل

مشرق و مغرب می‌مونن که هرچقدر آدم به یکی شون نزدیک بشه، از اون یکی دور می‌شه. این دو تا مثل دو تا هوو(ی ناسازگار) هستند<sup>۱</sup>.

یادتون باشه که قبلاً گفتیم منظور ما از دنیا، این تعریف محدودی نیست که به ذهنمون تزریق کردن و به این راحتی هم بیرون نییاد. دنیا خیلی وسیع‌تر از این حرف‌هاست؛ به اندازه‌ای که حتی می‌شه کسی دینش رو هم برای دنیا بخواد و عبادت کنه برای به دست آوردن دنیا.

کسی که حرف مردم براش بزرگه، خدا براش کوچیکه. کسی که خودش برای خودش بزرگه، خدا براش کوچیکه. کسی که جایگاه اجتماعی براش بزرگه، جایگاه خدایی براش کوچیکه. کسی که قضاوت دیگران در باره اون براش بزرگه، قضاوت خدا براش کوچیکه. اصلاً امکان نداره کسی خدا براش بزرگ باشه و در همون حال مردم، خودش، جایگاه اجتماعی، قضاوت دیگران و... براش بزرگ باشن. نمی‌شه.

خودمون رو گول نزنیم. ما به شدت محتاج ایمان آوردن به صفت «عظیم» و «کبیر» خدا هستیم. وقتی کسی عظمت خدا را درک می‌کنه، دیگه نمی‌تونه باقی چیزا رو بزرگ ببینه. پس اگه باقی چیزا رو بزرگ می‌بینه، برای اینه که خدا رو داره کوچیک می‌بینه. عیبی نداره به بار دیگه این رو تکرار کنم؟ ما دچار یه عیب بزرگیم:

۱. «إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوٌّ أَنْ مُتَّفَاوِتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا كَلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ وَ هُمَا بَعْدُ صَرْتَانِ» نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳.



کوچیک شمردن خدا.

می‌دونم این بحث، بعضیاتون رو به شدت به هم می‌ریزه؛ اما چی کار باید کرد؟ با نگفتن اینا، مشکلات حل می‌شه؟ آرامشی که نتیجه‌ندونستن و توجه نکردن به این حقایقه، ارزشی هم داره؟ می‌شه بهش دل خوش کرد؟ اگه لحن این درسا یه مقداری تلخه، طاقت بیارید. به جاهای شیرینم می‌رسیم.

الآن نپرسید چی کار کنیم که خدا رو بزرگ ببینیم. اون رو بذارید برای بعد. فعلاً خوب به این درده فکر کنید. فکر کردن به این درده خودش طی کردن بخش قابل توجهی از راه درمونه.

کسی که خدا رو کوچیک می‌بینه و تحقیر می‌کنه، نمی‌تونه به معنای واقعی کلمه، اخلاص داشته باشه. بهش می‌گی به خاطر خدا صبر کن، به خاطر خدا گذشت کن، به خاطر خدا حلم بورز، به خاطر خدا انفاق کن و... اما وقتی خدا توی دلش عظمت نداره، انگیزه‌ای برای انجام این کارا نداره. بزرگ دونستن خدا، یه عالمه از کارای ما رو مدیریت می‌کنه.

عیب نداره با این که اذیت می‌شید این رو پشت هم تکرار کنیم: «ما مبتلا شدیم به تحقیر خدا». این تحقیر، خیلی عمیق تراز چیزیه که فکرش رو می‌کنیم.

به خاطر آبرومون مقابل دیگران خوش اخلاقیم؛ ولی به خاطر خدا توی خونه خوش اخلاق نیستیم. به خاطر بچه حاضریم زیر یه سقف با همسرمون زندگی کنیم و جدا نشیم؛ اما به خاطر خدا حاضر نیستیم باهاش خوش اخلاق باشیم.

این آیه قرآن خیلی کلیدی و مهمه:

## قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>

بگو: «نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.»

کی می‌تونه بگه من برای خدا نفس می‌کشم، برای خدا می‌میرم، برای خدا نماز می‌خونم، مناسک دیگم رو برای خدا انجام می‌دم؟ فقط کسی می‌تونه همچین ادعایی کنه که خدا رو بزرگ می‌بینه. اگه کسی نمازهاش رو توی سه وقت بخونه، سه تا اذان می‌گه و پنج تا اقامه؛ یعنی روزی ۴۸ مرتبه ذکر «الله اکبر» رو می‌گه. بعدشم برای هر نمازی یه تکبیره الاحرام می‌گه که می‌شه، ۵۳ مرتبه. اگه نافله هم بخونه که به این تعداد افزوده می‌شه. بین اجزاء نمازشم باز می‌گه «الله اکبر». پس به صورت طبیعی در طول روز، بیشترین ذکری که ما می‌گیم الله اکبره. این یعنی چی؟ یعنی ما خیلی نیاز داریم به درک عظمت و کبریایی خدا.

این که می‌گم نپرسید راه درک این عظمت چیه و بذارید درد رو خوب بفهمیم، برای اینه که این درد، درد خیلی بزرگیه. وقتی درد، خوب فهمیده نشه، پی‌درمونش نمی‌ریم و اگه رفتیم، زود خسته می‌شیم.

برگردیم به بحث اخلاص. ما خدا رو کوچیک می‌بینم که حاضر نیستیم به خاطرش خیلی از کارا رو انجام بدیم. درباره اخلاص خیلی حرف زده می‌شه؛ اما چرا کمتر گفته می‌شه که بدون بزرگ دونستن خدا، نمی‌شه اخلاص داشت. دو نفر با هم

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۲.

اختلاف دارن. یه جوونی میاد میانجی‌گری می‌کنه؛ اما هیچ کدوم از دو طرف دعوا بهش محل نمی‌ذارن. همون موقع یه پیرمرد ریش سفید میاد جلو. همین که لب باز می‌کنه و اونا رو به آرامش دعوت می‌کنه، خیلی زود به احترام اون پیرمرد، دعوا رو رها می‌کنن. چرا؟ چون تحت تأثیر بزرگی اون قرار می‌گیرن. این معنای اخلاصه. وقتی که می‌خوان از هم جدا بشن، یکی شون به اون یکی می‌گه: «فقط به خاطر ایشون تموم کردم».

این «فقط به خاطر ایشون» همون اخلاصی هست که بدون درک عظمت و بزرگی، نمی‌شه بهش رسید.

اخلاص رو هم بد فهمیدیم. ما فکر می‌کنیم اخلاص، معنای مقابل ریاست. خیال کردیم وقتی بهمون می‌گن نمازت رو با اخلاص بخون؛ یعنی وقتی خواستی نماز بخونی، به خاطر خدا بخون؛ نه به خاطر خوش اومد دیگران. این یه جزء کوچیک از معنای اخلاصه که به دست آوردنش کار سختی نیست.

اخلاص واقعی رو باید توی معنای همون آیه‌ای پیدا کرد که خوندیم:

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ.

بگو: «نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است».

همه کار برای خدا، چون خدا دوست داره، این کار رو انجام می‌دم و اگه دوست نداشته باشه، انجام نمی‌دم. ممکنه کسی

کاری رو به خاطر مردم انجام نده؛ اما به خاطر خدا هم نباشه، مثلاً به خاطر عادت، به خاطر لذت یا به هر دلیل دیگه‌ای انجامش بده؟ بله که ممکنه. مگه روایاتش رو توی درس دوم نخوندیم؟ ما همین قدر که نماز مون رو می‌خونیم و مثلاً قربة الی الله هم می‌خونیم و روزه رو هم به خاطر خدا می‌گیریم، خیالمون تخته که خالصیم. کی گفته این، همه معنای اخلاصه؟ چرا وقتی از چیزایی که بهش علاقه داریم به خاطر خدا باید بگذریم و مجبور هم می‌شیم که بگذریم، حس خوبی نداریم؟ کسی اگه اخلاص داشته باشه، توی این موارد هم باید حس خوبی داشته باشه؛ ولی چرا نداریم؟

من دوست دارم توی ماه مبارک رمضان، برای خودم خلوت داشته باشم؛ اما بچه دارم و نمی‌تونم این کار رو انجام بدم. الان خدا برای من این طوری خواسته. حالا اگه حواسم به خدای بزرگ باشه، دیگه نباید حس بدی داشته باشم. خب به خاطر خدا دارم از خلوت می‌گذرم. پس چرا حس بدی دارم؟ مگه خدا کم کسیه که من به خاطرش از این خلوت بگذرم و نه تنها حس بدی نداشته باشم، خوشحالم باشم؟

یه مقدار برگردیم توی زندگی مون ببینیم چه کارهایی رو به خاطر این و اون انجام دادیم یا ندادیم و چه کارهایی رو به خاطر خدا انجام دادیم و ندادیم. بعد حسمون رو توی این حالتا بسنجیم و ببینیم به خاطر خدا انجام دادن چه احساسی توی درونمون ایجاد کرده و می‌کنه. این طوری می‌فهمیم که چقدر اخلاص داریم. خوش به حال کسایی که زندگی این طوری رو می‌چشن. اصلاً

زندگی یعنی همین: هرکاری خواستی بکنی، یه نگاه به آسمون بندازی و بگی خدایا فقط به خاطر تو، فقط تو. فقط تو.

چقدر بده که خدا رو کوچیک می‌بینیم! چقدر بده که اخلاص نداریم. چقدر بده که فکر می‌کنیم اخلاص داریم. زندگی بدون اخلاص بی مژس. اگه کسی احساس کرد که زندگی بهش مزه نمی‌ده، مطمئن باشه که پای اخلاصش می‌لنگه.

وقتی توی زندگی مون اخلاص نباشه، توی کارامون هم‌مش منتظر نتیجه می‌مونیم. نتیجه‌گرایی توی مسیر معنویت خیلی ضربه داره و خطرناکه.

کسی که اخلاص داره و کاراشو فقط برای خدا انجام می‌ده، کارو نتیجه کار رو یکی می‌دونه. یعنی وقتی کاری رو انجام می‌ده، همون انجام کار، نتیجه‌ایه که دنبالش بوده. پس دیگه منتظر نمی‌مونه برای این که نتیجه بگیره.

من باید مدارا کنم، چون خدا گفته مدارا کن. پس به خاطر خدا مدارا می‌کنم؛ ولی اگه نتیجه مدارای من، اصلاح طرف مقابلم نشه چی؟ خب نشه. من که ضرر نکردم. من باید به خاطر خدا کاری رو انجام می‌دادم و انجام دادم. همون موقع هم نتایجش رو گرفتم. نتیجه که چیزی به جز انجام کار برای خدا نیست. مگه من توی این عالم کاری جز این دارم که بندگی کنم؟ و حالا که به خاطر خدا مدارا کردم، مگه بندگی نبود؟ پس دیگه باید دنبال چی باشم؟

آدمی که اخلاص نداره، دائم نگرانه، آروم و قرار نداره. چون از نگاه اون، موفقیت توی کارا در گرو به نتیجه رسیدن کاراست؛ اونم نتیجه ای که این فرد برای اون کار تعریف می‌کنه. مگه می‌شه توی

همه کارا، ما به اون نتیجه‌ای که خودمون دوست داریم برسیم؟  
خدا به من گفته حق نداری به پدر و مادرت بی‌احترامی کنی،  
منم بی‌احترامی نمی‌کنم؛ اما ممکنه نتیجه بی‌احترامی نکردن من،  
جسور شدن اونا می‌شه. خب بشه. من که نتیجه کارم رو همون  
موقعی که احترام گذاشتم گرفتم. می‌دونید یه همچین آدمی  
چقدر می‌تونه آروم زندگی کنه؟

ما زیاد می‌شنویم که باید بندگی کنیم و کاری به نتیجه نداشته  
باشیم؛ اما دقیق‌ترین حرف اینه که نتیجه اصلی هر کاری، همون  
بندگیه که برائراون کار برای ما حاصل می‌شه. خود اون مدارا یا  
خود اون احترام، اصلی‌ترین نتیجه کار برای ماست. این که طرف  
مقابل اصلاح می‌شه یا نه، خودش یه نتیجه فرعی.  
وقتی خدا بزرگ دیده می‌شه، وقتی توجه به صفت عظیم و کبیر  
خدا در وجود آدم تثبیت می‌شه، هیچ نتیجه‌ای براش بزرگ‌تراز  
انجام کار برای خدا نیست. باید باور کنیم که توی این دنیا هیچ  
کاری، تأکید می‌کنم هیچ کاری جز بندگی برای خدای بزرگ نداریم،  
هیچ کاری.

گاهی که از دست خودم خسته می‌شوم  
و دوست دارم فرار کنم  
به جایی که دیگه خبری از «خود»م نباشد  
جایی را پیدا نمی‌کنم  
و برای آرام کردن خودم  
فقط تو را پیدا می‌کنم

که بیایم و سفرهٔ دلم را  
پیش تو باز کنم  
از خودم گلایه کنم  
گلایه پشت گلایه  
تا شاید کمی قرار بگیرم.

آقا!

خستگی به کشیدن بار سنگین نیست  
به دویدن‌های پی در پی هم نه  
و حتی به بلند کردن یک کوه هم نیست.  
خسته به من می‌گویند  
که از دست خودم خسته‌ام  
یه قدری که حاضرم  
کوهی را روی دوشم بگذارند  
اما بغضِ این همه گلایه را  
از حنجرم آزاد کنند.

من خسته‌ام.  
از خودم خسته‌ام.  
یکی دو ذره نیست خستگی‌ام.  
به قدری خسته‌ام  
که حتی یک قدم دیگر هم  
تحمل با خود بودن را ندارم.

باید گلایه کنم از خودم پیش تو  
و این سفره گلایه را اگر  
پیش تو باز نکنم  
به رشته‌ای بدل می‌شود  
و دور گردنم می‌پیچد.  
من این طور مردن را دوست ندارم.  
نجاتم بده از این مرگ تدریجی.

خوش به حال تو  
که «خود»ت را فدای خدا کردی  
و حالا جز خدا  
چیزی در وجودت نیست.  
کمی از خدایی برایم بگو  
که شب و روز می‌چشی‌اش.  
من از زمزمه‌های «خود»م خسته‌ام.  
گوשמ توان شنیدن این جیرجیرها را ندارد.  
دل‌م را با آهنگ نام خدایت آرام کن.

هیچ خیری ندیدم از خودم  
و باز هم به دنبال او می‌روم.  
و هر چه خیر رسید به من  
از خدای تو بود  
ولی باز هم به او پشت می‌کنم.



در کار خودم مانده‌ام.

جز تو کسی هست

گره از کارم وا کند؟

خروار خروار «به خاطر مردم»

روی سینه زندگی‌ام جمع شده.

خرمن خرمن «دل‌م می‌خواهد»

راه نفس زندگی‌ام را بسته.

پُشته پُشته «برای دنیا»

سر راه زندگی‌ام ریخته.

در زندگی‌ام

دارم می‌گردم به دنبال «به خاطر خدا»ها.

چیزی پیدا نمی‌کنم.

پس کجاست به «به خاطر خدا»های زندگی‌ام؟

مگر آدم بودن من

بسته به بندگی کردنم نیست

و نمرهٔ بندگی را مگر

«به خاطر خدا»ها تعیین نمی‌کنند؟

خسته‌ام

خسته از به دور خود گشتن

و باز هم سر جای اول که نه

به عقب برگشتن .  
خسته‌ام از خودم  
از آدم نبودنم  
به من بیچاره کمک کن آقا!  
کمک به بیچاره ثواب دارد.  
به من بیچاره کمک کن آقا!  
کمک به بیچاره ثواب دارد.

باید از عمق دلمون باور کنیم که بیچاره ایم . تا باور نکنیم،  
مشکلمون حل نمی‌شه .  
(۱۳۹۶/۷/۱۵)